

قرآن و امکان فهم مجرد

آیا عرضه حقیقت و بیان آن منجر به پذیرش می‌شود؟ برخی معتقدند فرایند فهم، فرایندی فارغ از شرایط جانبی مانند تربیت، فرهنگ و ... است، در این میان قرآن چه نظری دارد؟



آیا عرضه حقیقت و بیان آن منجر به پذیرش می‌شود؟ برخی معتقدند فرایند فهم، فرایندی فارغ از شرایط جانبی مانند تربیت، فرهنگ و ... است، در این میان قرآن چه نظری دارد؟

کافی است تا شواهد را ببیند و بداند که خداوند منشا جهان است و دین خداوند حق است، در این صورت اعمالش را تصحیح خواهد کرد. بسیاری از انسان‌ها کم و بیش معتقدند که اگر کسی کلاه خود را قاضی کند کافی است، اما به نظر می‌رسد عوامل زیادی در مساله فهم منجر به عمل وجود دارد و نمی‌توان انتظار داشت، همه به فهم درست نائل شوند.

ملاحظات روشی

در این میان چند ملاحظه روش‌شناسانه برای پرداختن به این موضوع می‌توان در نظر داشت. اول آن که فهم، درک، تعقل، علم، آگاهی و ... واژه‌هایی در زبان فارسی هستند که به صورت‌هایی هم‌معنی آمده‌اند، اما در کاربرد دقیقشان می‌توان تلاش‌هایی زبان‌شناسانه انجام داد. سمع، فهم، شعر، فقه، عقل، علم در ترجمه مهدی فولادوند به فهم و فهمیدن ترجمه شده‌اند، اما ممکن است تفاوت‌هایی در این میان وجود داشته باشد. این یادداشت مسامحتاً ترجمه آیات را محور خود قرار داده است و فرض می‌کند که واژه‌های اشاره شده در آیات در یک طیف معنایی قرار می‌گیرند، هرچند ممکن است بر اساس پژوهشی زبان‌شناسانه‌تر تفاوت‌های این واژه‌ها مشخص شود.

از سویی دیگر، برداشتن آیه‌ای از قرآن و بررسی آن آیه به تنهایی می‌تواند دارای خطراتی باشد، به این معنا که نمی‌توان آیه‌ای از آیات قرآن را از متن آن جدا کرده و در خدمت مطلوب پیشینی خود گرفت. در این یادداشت تلاش شده است از روش قرآن به قرآن استفاده کرده و تا حدودی قرآن را نه در خدمت مطلوب پیشینی یا فرضیه که در ارتباط با آیات دیگر مورد استفاده معنایی قرار داد.

همچنین یادداشت زیر مبتنی بر استنتاج قرآن است، به این معنا که نگارنده بر آن است به این معنا که می‌توان مسائل و نیازهای خود را به قرآن عرضه کرده و از آن پاسخ گرفت. در همین راستا نگارنده به دنبال این پاسخ است که آیا می‌توان فهم و یا آگاهی مستقل از عمل و عینیات به دست آورد و یا نه به بیان دیگر، آیا متفکر می‌تواند به عنوان موجودی انتزاعی و یا مستقل از شرایط خویش به اندیشه بپردازد یا خیر. روش قرآن به قرآن در این زمینه مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

امکان فهم مجرد

آیا فهم مجرد ممکن است؟ آیا می‌توان بدون درنظر گرفتن شرایط لازم برای فهم و نیز مستقل از شرایط موجود اندیشید؟ فهم یا عقلانیتی خاص در بستر زمان و مکانی شکل می‌گیرند و یا این که می‌توان بدون در نظر گرفتن شرایط مکانی، زمانی یا جغرافیایی و تاریخی به تحلیل مسائل پرداخته و به آگاهی دست یافت؟

برخی از اندیشمندان از امکان شناختی عینی سخن به میان آورده‌اند، به این معنا که آن‌ها معتقدند معرفت انسانی بر بستر تابلویی سفید شکل می‌گیرد و جهان خارج بر ذهن انسان منعکس می‌شود. در فلسفه اسلامی نیز کم و بیش می‌توان علم را بر چنین تفسیر کرد، به این معنا که معلوم بالذات در واقع همان معلوم بالعرض (یا چیزی که شناخته می‌شود) است. از این رو ماهیت در فلسفه اسلامی همان چیستی خارجی است، بدون آنکه وجود خارجی به آن ملحق باشد.

بر خلاف این نظر، برخی معتقد هستند که اندیشه بر بستر تاریخی و جغرافیایی شکل می‌گیرد. در این سیاق اندیشه موجودی انضمامی است و نه انتزاعی و نمی‌توان از فهم به عنوان موجودی عینی و معلول یاد کرد.

قرآن و امکان فهم مجرد

فهم در طیفی از واژگان هم معنا چون سمع، فهم، شعر، فقه، عقل، علم در قرآن آمده است. فهم جایگاه بالایی در قرآن دارد، خداوند می‌فرماید «فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكَلَّمَا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكَلَّمَا فَالِقَيْنِ: پس آن [داوری] را به سلیمان فهماندیم و به هر يك [از آن دو] حکمت و دانش عطا کردیم و کوه‌ها را با داوود و پرنده‌گان به نیایش واداشتیم و ما کننده [این کار] بودیم». (انبیا، 79) خداوند به سلیمان نعمت حکمت و علم اعطا کرده و او را فهمانده است.

فهم در قرآن از چنگ کافران و کسانی که اعمال نادرست دارند، خارج است. عمل ممکن است بر مدار فهمی صورت گیرد که از فهم حقیقی تهی است. به این معنا ممکن است من چیزی را به نفع خود بدانم، درحالی که در حقیقت آن چیز به نفع من نباشد، «يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ: با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی‌زنند و نمی‌فهمند (بقره، 9) مجمع‌البیان در خصوص این آیه می‌نویسد: از این آیه شریفه همچنین می‌توان دریافت که ممکن است، گمراهان خویشتن را راه‌یافته و رستگار بپندارند؛ و چنین نیست که هر گمراه و نگوینختی، به انحراف و انحطاط خویش آگاه باشد. در واقع نوعی علم کاذب وجود دارد که به زبان افلاطونی آن را باور دانست. باور و یا گمان علم نیست اما صاحب آن، آن را علم می‌داند.

آیه «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ: بهوش باشید که آنان فسادگراند لیکن نمی‌فهمند». (بقره، 12) نیز اشاره به عدم

آگاهی مفسدان دارد. آن‌ها به فساد کاری خود اشعار ندارند و خود را مصلح می‌دانند و معرفی می‌کنند (بقره، 11) برخی از انسان‌ها که فاسد هستند یا در زمین به ظلم می‌پردازند، نمی‌توانند به فهم نائل شوند. در آیه 941 سوره هود نیز مشرکان به شعیب می‌گویند «مَا نَقَّهَ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ: بسیاری از آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم». (هود، ۹۱)

از سویی دیگر، فهم منجر به پذیرش نمی‌شود و ممکن است برخی با اشعار و فهم امر حقیقی آن را نفی و تحریف کنند، «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ: آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند». (بقره، 75) این آیه در خصوص انتظار مومنان برای پذیرش اسلام از سوی یهود است درحالی که المیزان در تفسیر این آیه می‌گوید که «کتمان حقایق، و تحریف کلام خدا رسم دیرینه این طائفه است» و این بدان معناست که فهم حقیقت به معنای پذیرش آن نیست، از این رو آگاهی و علم به یک امر به معنای پذیرش آن نیست.

این عدم توانایی فهم امری الهی خوانده شده است و در نظر اول به نظر می‌رسد خداوند خود مانع فهم برخی از انسان‌ها باشد. در آیه «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِّرَتْ بِآيَاتِ الرَّعْدِ وَهُوَ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا: و بر دلهای‌شان پوشش‌ها می‌نهیم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی [قرار می‌دهیم] و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می‌کنند». (اسراء، ۴۶) سخن از مهر زدن خداوند و یا پوشاندن دل و سنگینی گوش به میان آورده است تا برخی از انسان‌ها نفهمند. آیه 25 سوره انعام و 93 سوره توبه نیز چنین مضمونی دارد.

این در حالی است که حضرت موسی از خداوند یاری می‌خواهد تا فرعون و فرعونیان سخنش را بفهمند «يَقْقَهُوْا قَوْلِي: [تا] سخنم را بفهمند» (۲۸، طه) پس چطور ممکن است خداوند مانع فهم برخی از انسان‌ها در هنگام شنیدن ندای وحی شوند، ندایی که پیامبر آن از خداوند می‌خواهد به او قدرتی دهد تا مخاطبانش به فهم وی نائل آیند. اما چرا خداوند مانع از فهم برخی می‌شود، در حالی که ادیان برای هدایت کسانی آمده‌اند که به راهی ناراست ره می‌پیمایند.

تصریح به اینکه خداوند به دنبال فهماندن و در واقع هدایت توسط آیات مختلف است در قرآن آمده است و برای مثال در آیه «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْيَسْكُمْ شَيْعًا وَيَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ تُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُوْنَ: بگو او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهای‌تان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [دیگر] بچشاند بنگر چگونه آیات [خود] را گوناگون بیان می‌کنیم باشد که آنان بفهمند». (انعام، 65) این مضمون آمده است و یا در آیه 98 انعام بیان شده است که خداوند آیات خود را به روشنی برای کسانی که می‌فهمند بیان کرده است. از این رو آیا تناقضی در کار نخواهد بود اگر همین خداوند مانع از فهم شود؟

به نظر می‌رسد پاسخ در آیه «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ: این بدان سبب است که آنان ایمان آورده سپس به انکار پرداخته‌اند و در نتیجه بر دل‌های‌شان مهر زده شده و [دیگر] نمی‌فهمند». (منافقون، 3) باشد. در این آیه مهر زدن خداوند و مانع شدن او نسبت به فهم برخی از انسان‌ها نتیجه ایمان و انکارشان عنوان شده است.

علامه طباطبائی در ذیل این آیه می‌نویسد: اشاره با کلمه «ذَلِكَ» به زشتی اعمال ایشان است. بعضی هم گفته‌اند اشاره به همه مطالب قبل است، یعنی دروغ‌گویی، و سپر قرار دادن سوگند دروغ، و برگرداندن مردم از راه خدا، و اعمال زشت منافقین.

ایشان معنای مهر زدن بر قلب را این دانسته‌اند که «دل به حالتی در آید که دیگر پذیرای حق نباشد، و حق را پیروی نکند، پس چنین دلی قهراً تابع هوای نفس می‌شود».

علامه ادامه داده‌اند «به هر حال باید دانست که خدای تعالی ابتداء مهر بر دل کسی نمی‌زند، بلکه اگر چنین می‌کند به عنوان مجازات است، چون مهر بر دل زدن گمراه کردن است، و اضلال جز بر اساس مجازات به خدای تعالی منسوب نمی‌شود، که این معنا مکرر در این تفسیر بیان شد».

با نظر به برخی از آیات قرآن که بدان‌ها اشاره شد می‌توان گفت که فهم، آگاهی، دانستن و علم تنها تابعی از داده‌ها که می‌توان به آن‌ها آیه گفت، نیست بلکه ممکن است فهم و آگاهی فرد کاذب باشد و همین آگاهی کاذب منجر به اعمالی شود که باعث شود که دیگر فهم ممکن نگردد.

ارزیابی فهم به عنوان نوعی تابع و معلول این نظر را تقویت می‌کند که قرآن با کفایت لوحی سفید برای فهم، آنچنان که برخی فلاسفه در این خصوص نظر داده‌اند مخالف است و البته نمی‌توان این آیات را به معنای نفی چنین لوحی دانست. در خصوص وجود، عدم و کیفیت لوح سفید به مثابه قابلیت علم انسان در قرآن که برخی آن را همان فطرت الهی انسان گفته‌اند می‌توان به صورت مستقلی بحث کرد اما در این مقام با توجه به آیات قرآن می‌توان ملاحظه کرد که فهم و آگاهی انسان به صورتی مستقل شکل نمی‌گیرد و حداقل یکی از عوامل تاثیرگذار در این میان اعمالی است که فردی انجام داده است.

میثم قهوه‌چیان